

ایستگاه

• سعیده موسوی زاده
• تصویرگر: محمدرضا اکبری

واکسن کتاب



چنین کنند پادشاهان

• احمد عرجلو

سوم - یا چهارم - به تهران می‌رسد و وارد باغ سلطنتی می‌شود. وی بدون اینکه لباس خود را عوض کند یا سر و صورتش را از گرد و غبار راه بشوید و تمیز کند، با همان حال وارد باغ می‌شود و اجازه شرفیابی می‌فواهد. در آن زمان رسم بر این بود درباریانی که به حضور پادشاه می‌رسند، همه می‌بایست لاله‌های گوششان در زیر کلاه باشد و اگر قسمت بالای گوش شرفیاب شونده قارچ از کلاه بود، یک نوع بی‌احترامی محسوب می‌شد.

باری، شجاع السلطنه بدون توجه وارد باغ می‌شود و نامه را به دست فتحعلی شاه که با چند تن از درباریان در باغ مشغول قدم زدن بودند، می‌دهد. خاقان نامه را می‌خواند و به فکر فرو می‌رود. پس از لفظه‌ای سر برمی‌دارد که توضیحات شفاهی از قاصد بفواهد که ناگهان چشمش به گوش‌های شجاع السلطنه می‌افتد که از زیر کلاه بیرون بود. فتحعلی شاه با خشم فریاد می‌زند: «مگر نمی‌دانی که وقتی به حضور ما شرفیاب می‌شوی باید لاله گوشت زیر کلاه باشد!»

شجاع السلطنه لاله‌های گوشش را زیر کلاه می‌برد، تعظیمی می‌کند و می‌گوید: «قبله عالم، اگر با رفتن لاله‌های گوش من زیر کلاه، عباس میرزا و لشکریانش از چنگ قوای دشمن نجات پیدا می‌کنند، این گوش‌های صاحب مرده من رفعت زیر کلاه.»

پای دراز

می‌گویند روزی، نایب السلطنه از طرف ناصرالدین شاه، به ملاقات «هاج ملا علی کنی» از علمای بزرگ پایتخت رفته بود.

هاج ملا علی، آن زمان از درد پارنج می‌برد. بنابراین در هنگام ملاقات ابتدا از نایب السلطنه عذر خواهی کرد و سپس پایش را دراز نمود.

نایب السلطنه به فاطر این که خودش را قبلی قبول داشت، این کار را توهین به خود دانست و ناراحت شد و با کنایه گفت:

«آقا پس من هم پایم درد می‌کند، با اجازه شما آن را دراز کنم.»

هاج ملا علی بلافاصله گفت: «آقای نایب السلطنه! من اگر پایم را دراز می‌کنم، دستم را از ستم کوتاه کرده‌ام. شما هم دستت را کوتاه کن و پایت را دراز کن، ما که حرفی نداریم!»

گوش و کلاه

می‌گویند وقتی عباس میرزا در چنگ با روس‌ها احساس کرد که قوایش را از دست داده است و اگر از تهران کمکی به او نرسد مقاومتش در هم فواهد شکست و قسمتی از شمال ایران از دست فواهد رفت، با عجله و شتاب نامه‌ای خطاب به فتحعلی شاه نوشت و وضع خودش را تشریح کرد و فاطر نشان کرد که اگر هر چه زود تر به او کمک نشود، شکستش حتمی است. بعد نامه را به شجاع السلطنه داد و سفارش کرد که در اسرع وقت نامه را به فتحعلی شاه برساند.

شجاع السلطنه پس از گرفتن نامه سوار بر اسب شد و راه تهران را درپیش گرفت. وی راه تبریز - تهران را سه روزه با اسب طی می‌کند و چند اسب زیر پایش تلف می‌شوند و بالاخره غروب روز

